ضیاء شکون: دانشمند فقید و صاحب فرهنگ فارسی بترکی

یوسف ضیاء الدین شکون در سال 1286 هجری قمری در ازمیر بدنیا آمد.پدرش خواجه‏ محمد کامل در«مکتب معلم»واقع در ازمیر شغل دبیری داشت و فرزند خود را خواندن و نوشت‏ یاد داد و بتحصیلات مقدماتی واداشت.پس از چندی او را برای ادامه تحصیل باسلامبول فرستاد و ضیاء مدتی در محضر درس حافظ محمد افندی حاضر شد.چون خواجه محمد کامل درگذشت‏ باز میر بازگشت و شغل پدر باو محول شد.پس از چندی آموزشگاهی بنام«دار الادب»تأسیس کرد و بر سر اداره آن با همکارانش اختلاف‏نظر پیدا کرد و ازمیر را ترک گفته باسلامبول رفت و سمت‏ مدرس ادبیات فارسی در دار الفنون آنجا را یافت و اندکی پس از آن بدبیری زبان فارسی در دبیرستان‏ «غلطه‏سرای»انتخاب گردید در جنگ جهانی اول‏ فرزندش محمد کامل کشته شد و ضیاء از فرط اندوه‏ شغل خود را رها کرد و مدتی گوشه‏نشین گردید. چون جمهوریت ترکیه برقرار شد باصرار ناظر معارف وقت واصف چنار که از شاگردان او بود مجددا در«غلطه‏سرای»بتدریس عربی و فارسی‏ پرداخت.در سال 1935 عیسوی بمیل خود متقاعد گردید و اخیرا درگذشت.

ضیاء شکون علاقه فراوان بزبان و ادبیات فارسی داشت و در ترویج فارسی در میان هموطنان‏ میکوشید و آشنایان را بآموختن آن تشویق میکرد.بقول احمد آتش دانشمند معاصر و استاد زبان فارسی در دانشگاه اسلامبول«در درسهای خویش محبت این زبان را در دماغ‏ و قلبهای تازه جوانان نقش کرد بود و ایشان بواسطه او این زبان را درست داشتند».

اشعار ذیل را بسال 1313 هجری شمسی هنگامی که هزارمین سال تولد فردوسی را در ایران و غالب پایتختهای جهان جشن گرفتند سروده است:

ایا شاعر شیر ایران زمین‏ حکیم سخندان سحرآفرین‏ ندیده جهان چون تو فرخ‏نژاد از آن دم که فرزند آدم بزاد تویی پیشوای وطن‏پروران‏ تویی درهء تاج نظم‏آوران‏ تویی کشور شعر را شهریار و لیکن نگشته بتو بخت یار پس از تو سخن‏گستران بوده‏اند بسی عطرهای سحن سوده‏اند

فلکلر سوزمانی یعنی چه؟

تا اواسط سلطنت قاجاریه در سنندج و کرمانشاهان طوایفی میزیستند معروف بسوزمانی که‏ تنی چند هم با بلوک زهاب کوچیده در قراء خانقین و حاج قره مسکن گرفتند.این طوائف‏ نوعی از کولیها بودند و جز صنعت رقص و کامبخشی چیز دیگری نمیدانستند.اگر خریداری‏ مایل برقص زنی میشد همینکه بآن زن بیغام میفرستاد یکدسته زن و مرد با پدر خوانده و برادر یکجا گرد آمده دو بدو میرقصیدند و دیگران نیز ساز میزدند.نرینه‏ها هم اگر سرائیدن‏ یا نواختن میدانستند میخواندند و مینواختند.پولی که در ازاء رقص یا کامبخشی داده میشد در میان تمام خانواده‏های شرکت کننده پخش میگردید.زن سوزمانی بکامبخشی بیش از رقص‏ و نوازش راغب بود.شاید بهمین مناسبت در میان این طایفه رشته پدر و فرزندی گسیخته بود و مادر از دختر خود و شوهر از زن جلوگیری نمیکرد و همگی فزونی مشتری را فخر و سربلندی‏ میدانستند ولی در مقابل اگر زنی با یکی از مردان قبیله رابطه‏ای پیدا میکرد این طایفه آنرا گناه‏ بزرگی میدانستند و مرتکبین را وادار بزناشوئی میکردند و در صورت امتناع ایشانرا میکشتند.زن سوزمانی شوهر خود را بچشم نوکر می‏دید و هنگامی شوهر اختیار میکرد که‏ دوره جوانیش طی شده بود و از طریق پرورش گوسفندان و چارپایان دیگر زندگانی خود را اداره و خوراک خود را تهیه میکرد و مرد نیز برای یافتن نان روزانه با او ازدواج میکرد.در این زمان شغل زن سوزمانی آرایش کردن زنان جوان بود.دختران جوان سوزمانی را تا مدت‏ معینی بعنوان بهره‏برداری(متعه)بمردی میسپردند و نمیگذاشتند روزگار جوانی را بیهوده و بیسود بگذرانند و کالای پربهره زیبایی و خوشگلی بزودی تباه گردد.هنگامی که این زمان‏ کوتاه بپایان میرسید اگر از هردو سو رغبتی مانده بود ممکن بود زمان دیگری نیز بیفزایند ولی اگر هردو طرف سیر و خودسند بودند از هم جدا میشدند و سپس سرپرستان دختر را مانند یک کالای عادی ببازار فروش درمیاوردند.خوانین.بزرگ محل هم از داشتن این زنان‏ دوری نمیگزیدند و این کار نقص و عیب شمرده نمیشد.زن سوزمانی پیرهنی تا ناف و نیمتنه‏ای‏ بهمان کوتاهی میپوشید و یک شلیته‏ی چین در چین بپا داشت و گاهی روی نیمتنه جلیقه‏ای نیز میپوشید.رقص و پایکوبی زنان سوزمانی بسیار دید نیست.مانند طوایف چادرنشین جابجا میکوچیدند.مردان و زنان پیر سوزمانی نماز میخواندند و در ماه رمضان روزه میگرفتند. امروز هم میان مردم فارسی زبان تهران و نقاط دیگرسوزمانی از روی مجاز بزبانی گفته میشود که شوخ‏مشرب و سبکرفتارند.«م.ه.»

ولی همچو تو شاعر ذوفنون‏ نیاورده جان آفرین تاکنون‏ همیشه بود روح تو شادکام‏ ز ما بر روان تو بادا سلام

مهم‏ترین اثر او«فرهنگ ضیاء»از فارسی بترکی و بعکس میباشد که هفت جزء آن چاپ‏ و منتشر شده است و اکنون هم چاپ آن ادامه دارد.دیگر مجموعه‏ای خطی بنام«گنجینه گفتار» از او باقی‏مانده است.